

ناصر مکارم

احکام فقهی اسکناس (النَّقُودُ الْوَرَقِيَّةُ)

- * - سز چشمه و فلسفه پیدایش سکه های طلا و نقره
- * - ماهیت پولهای کاغذی
- * - نقش پشتوانه (غطاء و رصید) در ارزش اسکناس
- * - قطع تدریجی ارتباط پولهای کاغذی با پشتوانه
- * - دلیل روشن بر ارزش مستقل اسکناس در عصر ما

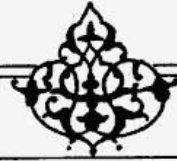
می دانیم در آغاز اسلام و قرون زیادی قبل از آن، و بعد از آن، معاملات به وسیله درهم، دینار، یعنی سکه های طلا و نقره، صورت می گرفت، در حالی که در عصر ما جای آن را انواع اسکناسها و پولهای رائجی که شکل کاغذی دارد، گرفته است، و همین سبب شده است که در میان فقهای اسلام اعم از شیعه و اهل تسنن بحثهای مفصلی پیرامون احکام اسکناسها، و یا به تعبیر دیگر «النقود الورقیة» پیدا شود که آیا احکام مختلفی که در ابواب فقه برای «درهم» و «دینار» است در مورد اسکناس نیز جاری می شود یا نه؟ فی المثل:



- ۱- آیا ربای معاملی در اسکناس جاری است، هر گاه مقداری از آن را به مقداری کمتر یا بیشتر بفروشد، ربا محسوب می‌شود؟
 - ۲- آیا زکاتی که به «درهم» و «دینار» تعلق می‌گیرد، به اسکناس هم تعلق می‌گیرد؟
 - ۳- آیا مضاربه، که طبق فتوای مشهور باید با سرمایه‌ای اردهم و دینار باشد در مورد این نقود نیز جاری است؟
 - ۴- آیا احکام بیع صرف و جوب قبض ثمن در مجلس و امثال آن در مورد اسکناس نیز جاری است؟ و امثال این احکام.
- برای حل این مشکل قبل از هر چیز، و مهمتر از هر چیز، باید ماهیت پولهای کاغذی و علت معامله با آن، و فلسفه ظهور آن روشن شود، چرا که بدون آن، هر گونه بحث پیرامون احکام این گونه پولها غیرممکن است.
- زیرا احکام فقهی همیشه دایره مدار موضوعات خود می‌باشد و بدون احراز موضوع، هیچ حکمی نمی‌توان کرد، بنابراین با استمداد از تأیید و هدایت الهی به سراغ تحلیل این مطلب می‌رویم:

ماهیت پولهای کاغذی

کسی که به تاریخ مراجعه کند، و یا جوامع ابتدائی موجود عصر ما را که هنوز در بعضی از نقاط جهان باقی است، مورد بررسی قرار دهد، متوجه می‌شود که معاملات، در جوامع ابتدائی همیشه به صورت معامله جنس با جنس، مثلاً کسی که بیش از نیاز خود گندم تولید می‌کرده، مقداری از آن را با کسی که تولید شیرش بیش از نیاز خود بوده، مبادله می‌کرده، و همچنین «گوشت» را با «میوه» و «حیوان» را با «فرش» و «لباس» را با «مواد غذایی دیگر» مبادله می‌نمودند، و در آن زمان مطلقاً نقد رائجی وجود نداشت، درست شبیه معاملات پایاپای دولتها با یکدیگر در عصر حاضر که بر اثر پاره‌ای از ضرورتها، مانند عدم دسترسی به ارز لازم و علل دیگر جنس را با جنس معامله می‌کنند (مثلاً نفت می‌دهند و وسائل صنعتی می‌گیرند، البته بر اساس ضریب تعیین شده و مَرَضَى الطَّرَفین).



ولی اینگونه معاملات مشکلات زیادی در برداشت از جمله:

۱- لزوم ذخیره کردن مقدار زیادی از انواع اجناس مختلف تا قابل مبادله با اجناس مورد نیاز باشد.

۲- مشکل حمل و نقل، مخصوصاً در مسافرتها که انسان مجبور بود چیزی که رفع حاجت او را بکند همراه داشته باشد، مثلاً یک خروار گندم را با خود ببرد تا بتواند آن را به اشیاء مورد حاجتش تبدیل کند.

۳- عدم امکان توسعه در مبادلات و عدم امکان ایجاد مرکزیت برای معامله اجناس مختلف.

۴- مشکل پیدا کردن فروشنده و خریدار مناسب، مثلاً گاهی، فردی گندم در اختیار داشت و نیازمند به لباس بود، ولی کسی که لباس در اختیار داشت نیاز به گندم نداشت تا با صاحب گندم مبادله کند، و در اینجا گاه مجبور می شد که چندین معامله با افراد مختلف انجام دهد تا سرانجام جنس مورد نیاز خود را به دست آورد.

روی این جهات و جهات دیگر، چاره ای جز این نبود که انسان جنسی را پیدا کند که مقبولیت عامه داشته باشد، و آن را بتواند به هر جنس دیگری تبدیل نماید، و به عبارت دیگر حلقه اتصال و واسطه ای برای همه مبادلات گردد، و بتوان نام نقد رائج، بر آن گذاشت، و به وسیله آن در هر بازار و از هر فروشنده، هر چیزی که مورد نظر باشد تهیه نمود.

سپس بحث در این واقع شد که این نقد رائج از چه جنسی باشد؟ مردم آن زمان بعد از مطالعه به اینجا رسیدند که نقد رائج باید دارای اوصاف زیر باشد:

۱- کم حجم و پر قیمت، که بتوان مقدار قابل توجهی از آن را به سهولت با خود حمل کرد.

۲- دوام و بقاء، به طوری که با سرعت فرسوده و خراب نشود.

۳- در میان همه اقوام (بدون استثناء) مقبولیت داشته باشد.

۴- در دو سطح مختلف گران و ارزان بتوان از آن استفاده کرد.

سرانجام این اوصاف را در طلا و نقره جمع دیدند، و آنها را به عنوان نقد رائج (اولی) را



برای معامله اجناس گران قیمت و دومی را برای معامله اجناس ارزان قیمت) برگزیدند و گاه پولهایی از فلزات دیگر نیز برای اشیاء بسیار ارزان تهیه کردند (پول سیاه). در آغاز، قطعات کوچک و بزرگ این فلزات ظاهراً سکه و نقشی نداشت، ولی بعداً برای اینکه بتوان اعتماد افراد را به خلوص و اصالت آنها جلب کرد نقوشی از طرف اشخاص یا مقامات شناخته شده جامعه، بر آنها حک شد تا سندی برای اصالت آنها باشد، و در ضمن دلیلی باشد بر حمایت آن شخص یا آن مقام، از ارزش آن وجه نقد. اما هنگامی که مرکب تندرو جامعه بشری رو به جلوشافت، و مجتمعات، گسترش عظیم و فوق العاده ای یافت، و حجم مبادلات از نظر کمیت و کیفیت و تعداد، بالا گرفت، ملاحظه شد که استفاده از پولهای فلزی در معاملات، مشکلات عظیمی بوجود می آورد، و گاه منجر به رکود معامله می گردد، از جمله:

۱- ذخیره کردن مقدار زیادی از آنها برای معاملات بزرگ، بسیار کار مشکلی بود، بعلاوه از نظر ایمنی با خطرات فراوانی روبرو می شد.

۲- مشکل حمل و نقل، مشکل بزرگ دیگری بود، فی المثل اگر کسی می خواست یک میلیون درهم را که وزن آن تقریباً دوتن می شد از شهری به شهر دیگر ببرد، با چه مشکلی روبرو بود در حالی که معاملات دو میلیون درهمی کم نبود. حتی حمل و نقل مقدار کم آن در جیب برای مسافر و حتی کسانی که در شهر بودند بسیار با صعوبت مواجه می شد، به همین دلیل بسیاری از مردم پول لازم را در کیسه ها و یا همیانه کرده به گردن می آویختند یا دور کمر خود محکم می بستند که این خود مایه دردسر زیادی بود.

۳- از همه گذشته، گاه حجم معاملات بقدری بود که طلا و نقره موجود در محل نمی توانست جوابگوی آن باشد. این جهات و جهاتی دیگر سبب شد که انسانها به فکر نقد رائج دیگری بیفتند که این



مشکلات در آن نباشد و به آسانی بتوان آن را حمل و نقل نمود، و تولید آن با مشکل زیادی روبرو نباشد، و کوچک و بزرگ آن، به وسیله اعداد و ارقام — نه حجم و کمیت — مشخص شود، و ذاتاً هم چیز گران قیمتی نباشد.

سرانجام به این نتیجه رسیدند که بهتر است به جای حمل و نقل سکه های طلا و نقره آنها را در جای معینی که از هر لحاظ محفوظ باشد ذخیره کنند و حواله هائی به دست افراد بدهند که معترف مقدار درهم و دینار ذخیره شده باشد، و به هنگام معامله، این حواله ها، رد و بدل گردد، تا هر کس هر موقع بخواهد بتواند حواله را تحویل انبار دهد و معادل آن، سکه های طلا و نقره بگیرد، تا اطمینان کامل به این حواله ها باشد.

در اینجا بود که اسکناس، بوجود آمد و در آغاز کار مخصوصاً روی آن می نوشتند که این اسکناس جنبه حواله دارد و می توان آن را تبدیل به سکه های طلا و نقره کرد.

مسأله پشتوانه و به تعبیر عربها «غطاء» یا «رصيد» نیز برای همین منظور بود، چرا که یک قطعه کاغذ ذاتاً ارزشی نداشت، آنچه به آن ارزش می داد این بود که حواله محسوب می شد.

و از آنجا که دولتها بهترین مقامی بودند که می توانستند این سرمایه را حفظ کنند، پشتوانه ها و ذخائر طلا و نقره نزد آنها نگهداری می شد.

کم کم دیدند ضرورتی ندارد که پشتوانه اسکناس طلا و نقره باشد، لذا جواهرات و اجناس گرانبهای دیگر را نیز به عنوان پشتوانه اسکناس در مراکز مطمئنی ذخیره کردند.

اگر مسأله در همین جا متوقف می شد کار آسان بود، و اجرای احکام طلا و نقره — یا — درهم و دینار از نظر فقهی بر آنها مسأله مشکلی نبود، اما مطلب مهم اینجا است که مسأله اسکناس، شکل پیچیده تری به خود گرفت و دستخوش تحولات تازه ای شد که با هم آنها را بررسی می کنیم.

قطع رابطه تدریجی اسکناس با پشتوانه!

با گذشت زمان مردم تدریجاً عادت کردند که برای اسکناس ارزش ذاتی قائل شوند، چرا که هیچکس به دنبال آن نمی رفت که این حواله را ببرد و درهم و دینار، معادل آن را



بگیرد.

مأمورین حفظ پشتوانه نیز آمادگی این را نداشتند که این حواله ها را از مردم بگیرند و طلا و نقره به آنها بدهند، تنها کارشان، نگهداری پشتوانه ها بود.

تازه اگر حواله را می بردند و طلا و نقره ای می گرفتند، باز برای اینکه قابل مبادله با هر چیز باشد ناچار بودند آن را در بازار، دوباره تبدیل به همان پولهای کاغذی کنند، تا همه جا و همه کس آن را پذیرا باشند، این از یک سو .

از سوی دیگر بسیاری از دولتها، روی ضرورت‌هایی ناچار شدند بیش از حجم پشتوانه خود اسکناس چاپ کنند، و آن را به عنوان استقراض از بانک اصلی (مرکز پشتوانه) نامیدند، یعنی دولت به عهده می گرفت که فلان مقدار طلا و نقره بر ذمه او باشد و معادل آن، اسکناس چاپ و منتشر می کرد، تا نام پشتوانه مطرح باشد اگر چه وجود خارجی هم نداشته باشد!

در اینجا تحول مهمی صورت گرفت و ذمه دولت توانست پشتوانه اسکناس گردد، و به این ترتیب گام بلندی برای اصالت بخشیدن به اسکناس برداشته شد، چرا که دیگر پشتوانه ای در خارج، از طلا و نقره و جواهرات وجود نداشت، فقط ذمه دولت پشتوانه بود.

این تحول باز هم ادامه یافت، و از آنجا که ذمه دولت چیزی نبود که کسی آن را مطالبه کند، یا خود دولت آن را پردازد، و به فرض که می خواست این اسکناسهای بدون پشتوانه خارجی را جمع کند و به بانک اصلی بدهد تا آن را معدوم کند و در نتیجه اسکناس رائج، درست معادل پشتوانه خارجی موجود گردد در بسیاری از اوقات عملاً ممکن نبود، و گردش کار دولت را به خطر می انداخت.

لذا تا دولت سرپا بود، به این اسکناسها قوت و قدرت می بخشید، اما وقتی از پا درمی آمد ناگهان پولهای کاغذی ارزش خود را از دست می داد و تبدیل به یک قطعه کاغذ بی ارزش می شد، مگر اینکه جانشینان دولت قبلی آن را دریابند و حمایت خود را از آن اعلام داشته و به آن ارزش دهند و گرنه هیچکس و در هیچ جا، آن را به پیشیزی نمی خرید، درست مانند اسکناسهایی که گاه آن را باطل می کنند.



آخرین مرحله تحول در پولهای کاغذی

مجموع این جهات سبب شد که سرانجام مردم به کلی مسأله پشتوانه را فراموش کنند و برای پولهای کاغذی ارزش زیادی قائل گردند، منتها ارزشی که از حمایت دولتها و قدرت آنان، سرچشمه می گرفت.

البته ممکن است بسیاری تعجب کنند که چگونه ممکن است یک قطعه کاغذ بی ارزش دارای چنان ارزشی شود؟! ولی با توجه به اینکه اصل مالیت، یک امر اعتباری است زیاد هم جای تعجب نیست.

مثلاً بسیاری از مردم برای انواع تمبرهای پستی و اشیاء عتیقه که ظاهراً هیچ مصرفی هم ندارد، یا فی المثل برای شمشیر فلان سردار بزرگ یا قلم فلان نویسنده مشهور، قیمت‌های کلانی قائل هستند، در صورتی که این ارزشها چیزی جز یک سلسله امور اعتباری نیست.

حتی بعضی معتقدند مالیت طلا و نقره و بسیاری از جواهرات نیز، جنبه اعتبار دارد، زیرا اینگونه اشیاء هیچ مشکلی را از زندگی انسان حل نمی کنند، و در رفع حوائج ضروری نقشی ندارند، جنبه زینتی بودن آنها نیز یک امر اعتباری و قراردادی است، لذا اگر زیباتر و جالبتر از جواهرات طبیعی را در کارخانه‌ای بسازند، می گویند اینها بدلی است و هیچ ارزشی ندارد و گاه همان جواهرات اصل نیز با دگرگون شدن مدها، ارزش خود را از دست می دهد بنابراین ارزش آنها خیالی در خیال است.

° ° °

دلیل روشن بر اصالت این نقود از جهت مالیت

از جمله شواهد، زنده‌ای که نشان می دهد پولهای کاغذی رابطه خود را با پشتوانه‌اش به کلی بریده و حواله‌ای در کار نیست بلکه خرد به صورت یک ارزش مستقل درآمده، و اگر پشتوانه‌ای در کار باشد آن هم جنبه روانی و تشریفاتی دارد، این است که هر گاه کسی مثلاً ده هزار تومان از دیگری وام بگیرد و بعد از یکسال بخواهد دین خود را اداء کند، مستمماً همان مبلغ را بدون کم و زیاد می پردازد، هر چند در این مدت قیمت طلا و نقره کم یا زیاد شده باشد.



اگر به راستی حراسکناس حواله‌ای است برای مقدار معینی از طلا و نقره، باید نوسان قیمت طلا و نقره روی آن اثر بگذارد، مثلاً اگر سال گذشته قیمت هر مثقال طلا یک هزار تومان بوده و امسال دو هزار تومان شده، باید شخص بدهکار مؤرد بحث بجای ده هزار تومان واد بیست هزار تومان بپردازد!

یا اگر مهر زنی در سی سال پیش (که طلا مثقالی یکصد تومان بوده) پنج هزار تومان باشد، الآن که طلا ترقی کرده و ده برابر سابق شده، شوهرش باید پنجاه هزار تومان مهریه بپردازد در حالی که هیچ فقیهی چنین فتوایی نمی‌دهد. مگر اینکه از اول مهریه را طلا قرار دهند نه نقد رائج.

حتی اگر کسی یک هزار تومان اسکناس در سی سال پیش که معقب ۱۰ مثقال طلا بوده، امروزه بانک ببرد تا تبدیل به طلا کند مسلماً بانک ۱۰ مثقال طلا به او نمی‌پردازد. اگر راستی این اوراق شکل حواله دارد، حواله با گذشت زمان تخیر نمی‌کند، همانگونه که اگر کسی پولی به دیگری بدهد و حواله یک صد کیلو برنج را بگیرد و مدت معینی، برای تحویل حواله تعیین نشده باشد، او می‌تواند حواله را چند ماه دیگر ببرد و همان یک صد کیلو برنج را تحویل بگیرد، هر چند قیمت برنج در بازار چند برابر شده باشد. به این ترتیب استقلال ارزش اسکناس و اوراق مالی مشابه آن روشن می‌شود. و ملاک ارزش مالی آن همان قدرت دولتی است که اسکناس چاپ کرده و حمایت مادی و معنوی از آن می‌دهد. بنابراین ما با نقد رائج تازه‌ای غیر از درهم و دینار روبرو هستیم که باید احکام فقہی آن را مستقلاً مورد بررسی قرار دهیم.

ادامه دارد

